بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم

اولا تسليت عرض ميكنيم امروز كه نقل شده و منصوب است كه وفات حضرت معصومه سلام الله عليها كه ما روزي خوار نعمت ايشان هستيم و بر سر سفره علمي ايشان اينجا مهمان هستيم انشاءالله خداي تبارك و تعالي ما را قدردان اين نعمت بگرداند بعد از آن هم خلاصه قبول باشد اين عمل جمعي عبادت بزرگ چند مليوني كه در انتخابات دوستان يك عبادت شركت كردند و اين عبادت جمعيه را محقق كردند انشاءالله خداي تبارك و تعالي خودش بركت بدهد و آن حقيقتي را كه براي مؤمنين صلاح است خودش در نتيجه محقق بگرداند و الحمدلله ظاهرا آنقدري كه نقل مي كنند شركت هم بيش از حد توقع بوده گفتند اقلش 65% شركت كردند در كل كشور و بيش از آن حدي بوده كه توقع بوده انشاءالله خداي تبارك و تعالي خودش بلد است كه در آن مواقع بركت بدهد البته آقاي بهاءالديني رحمة‌الله عليه مي فرمود يك روزي قم يك برفي آمد كه آن موقع حياط فيضيه اين سكوهايي كه در به سمت حرم مي خورد يك سكوي بلند است كه شايد نزديك دو متر اگر دقت كنيد آوردند بالاتر ولي نزديك دو متر بود ايشان فرمود برف آمد به طوري كه اين سكو محو شد يعني اينقدر برف زياد بود بعد فردا آمد باد آمد اين برف را همه اش را برد اشت برد يعني تمام آن برفي را كه ايشان فرمود تمام آن برفي را كه بي سابقه بود در آمدن از جهت كميت باد آمد همه اش را برد و هيچ شد به طوري كه كشاورزان كه اول خيلي مسرور بودند و خوشحال كه چنين برفي آمده بعد گفتند كه اصلا براي ما غير قابل باور بود كه اين برف را اينطوري خداي تبارك و تعالي گاهي ابتلا و امتحان ايجاد مي كند آن شركت آندفعه مثل برف چند متري بود كه در اثر كثرت ايجاد شد اما بعدش در اثر بالاخره ابتلائات و امتحاناتي و الطاف خفيه اي كه خداي تبارك و تعالي بهتر از ما مي داند طوري كرد كه آن كثرت به كار نيامد هر چند ممكن است كه بظاهر به كار نيامد اما در آن الطاف خفيه الهي قطعا اين هم جزو الطاف بود و اثر رشد در نظام جمهوري اسلامي داشت كه البته آثارش با آن تمأنينه اي كه مردم در تبيعت از رهبري به خرج دادند بركاتش بسيار بود و بيشتر هم خواهد شد و بيشتر هم پشت پرده است و ما نمي ديديم و نمي فهميم ولي خداي تبارك و تعالي مي داند و آن را بركت هم مي دهد انشاءالله خدا جمع كند بين آن بركات ظاهري و رشد ظاهري و آن بركات باطني و الطاف خفيه كه همه با هم دست به دست هم انشاءالله اين نظام اسلامي را به دست صاحبش و وليش و آن نقطه هدفش انشاءالله برساند.

بحثي كه در خدمت دوستان بوديم كه يك بحث بسيار مهمي است كه عرض كردم اين جزو كليدهايي است كه در سرتاسر الميزان دويده شده و در همه الميزان اين مثل آن حقيقتي كه پايه و اساس الميزان را تشكيل مي دهد بحث هدايت فطريه است كه هدايت فطريه را ايشان به آن خيلي بها مي دهد مي فرمايد كه هدي للمتقين اين كتاب هدايت براي متقين است آن تقوا از كجا حاصل شده بود كه اين كتاب تازه مي خواهد هدايت براي آنها كه متقينند باشد فرمود اين تقوا از فطرت ايجاد مي شود هدايت فطريه است كه اين هدايت فطريه با آن پنج خصوصيتي كه در اين آيات ذكر كرد كه الذين يؤمنون بالغيب يؤمنون بما انزل اليه يؤمنون يوقنون باليوم القيامه و همچنين انفاق و همچنين صلاة اين پنج خصوصيتي را كه توحيد و ايمان به خداي تبارك و تعالي و همچنين ايمان يقين به معاد را و همچنين ايمان به وحي را و انفاق و صلاة‌را در اين پنج خصوصيت در اين آيات بيان مي كند ايشان مي فرمايد كه اينها هدايت فطريه است و با فطرت انسان به اينها مي رسد و كتاب الهي بعد از اينكه كسي اين پنج خصوصيت رادر درونش محقق كرد براي اينها هدايت مي شود هدي للمتقين براي متقين اين پنج خصوصيت را دارند كتاب الهي هدايت است اين خيلي بحث عالي مي شود كه پس از اين ما در قرآن كريم به دنبال اين هدايت فطريه هستيم و روشهاي اين هدايت فطريه كه قرآن علاوه بر اينكه هدايت است براي متقين اين پنج خصوصيتي را كه اين خصوصياتي را كه قبل از نزول كتاب براي افراد محقق مي شود را هم بيان كرده كه اگر كسي در درون خودش اين پنج خصوصيتي كه و امثال اينها كه در بعضي آيات ديگر بيان مي كند اگر كوتاهي صورت گرفته اينها تصحيح بشود اگر يك زماني نسبت به د يگران كسي مي خواهد رابطه برقرار كند بداند از كجا وارد شود كه خصوصيات فطري در نقطه آغاز راه قرار مي گيرد نه هدايت كتاب هدايت كتاب اگر جايي بخواهد بايد آن الزامات هدايت فطريه را از كتاب پيدا كند تا بتواند با ديگران رابطه برقرار كند چون تا آن هدايت فطريه محقق نشود هدايت كتاب مفيد نيست چون هدايت كتاب براي كسي است كه آن ايمان به غيب را ايمان به ما انزل را ايمان به معاد را قبول كرده پس از اينكه آنها را قبول مي كند البته هدايت كتاب مفيد واقع مي شود نگوييم يك زماني بعضي ها همين آيات كتاب را مي شنيدند و هدايت مي شدند آنجايي كه آيات كتاب را مي شنيدند و هداي مي شدند آنجايي بود كه كتاب اشاره و تنبيه بر هدايت تكوينيه داشت بر هدايت فطريه داشت بر هدايت فطريه نه تكويني آنجايي بود كه كتاب اشعار به هدايت فطريه داشت البته بعضي ها با همين تنبه بيدار مي شدند ا ما هدايت كتاب هدايت كمالي است كه آن هدايت خاصي است آن هدايت رحيميه اي است كه بعد از هدايت به فطرت محقق مي شود براي انسان ها اين بحث مي تواند خيلي بحث خودش قابل گسترشي باشد در الميزان لذا اين بحث را ايشان آنجا مطرح فرمودند و فرمودند كه اين هدايت فطريه هم از كجا آغاز مي شود از احساس نياز آغاز مي شود اگر يادتان باشد ايشان فرمود كه فطرت وقتي كه سالم باشد لم تنفك من ان تتنبه شاهدة لفقرها و حاجتها الي امر خارج عنها از ابتدا به اين فقر و حاجت مي رسد از آن فقر و حاجت يواش يواش مبدأيت بعد معاد و بعد ما انزل و بعد در اين آياتي كه اينجا ذ كر كرده انفاق و صلاة را ايشان متفرع كرد همه را با چند خط بيان كه خيلي هم ساده بود بر اينكه چطور اين پنج حقيقت بر هدايت فطريه متحقق مي شود كه مبدأ اين هدايت فطريه از احساس فقر بود ا دراك فقر، پس اگر در بين موجودات اگر مي خواهد هدايت فطريه محقق باشد اگر فقر ملاك اين هدايت فطريه است كجا از همه اين اشد خودش را بروز مي دهد بهتر بروز مي دهد جايي كه احساس نياز ادراك فقر ا دراك حاجت اشد باشد لذا در بين موجودات انسان اشد احتياجا است هيچگاه از احتياج و ادراك احتياج چون گاهي احتياج است ادراكش نيست از احتياج و ادراك احتياج خالي نمي شود آنجايي كه در روايت هم مي فرمايد كه خداي تبارك و تعالي وقتي روح را در اين جسد قرار داد اين روح اگر نبود فقر مرض و موت اين سركشي بود كه هيچ گاه تن به عبوديت نمي داد ولي مع ذلك با اينكه اين سه هستند فقر مرض و موت با اينكه اين سه هستند و مي بيند و شاهد بر اينها است شاهد بر اينها است توجه به شاهد بر اينها هست با اين حال لوس؟؟ دائما حالت پريدن دارد يعني آن حالت كه اگر نبود اين سه چطور ادعاي ربوبيت مي كرد اين مع ذلك لوسا؟؟ اين باز هم آن حالت ربيت خودش را و آن ربوبيت خودش را باز هم نمي خواهد به راحتي از دست بدهد يعني آن حالت را دارد و مع ذلك لوسا؟؟ اين با اين حال باز هم وساب؟؟‌است اين نكته اي بود كه ايشان در جلسه قبل فرمودند كه هدايت فطريه كه اين در ضلالت كفر هم همين مسئله سرايت دارد كه در ضلالت كفر هم خداي تبارك و تعالي آن زادهم الله مرضا آن الله يستهزي بهم آن ختم الله همه آن مسائلي كه در رابطه با كفر و مرض آمد همه آنها متفرع بر عدم تنبه و توجه به هدايت فطريه است وقتي كه اينها هدايت فطريه شان را در مقابلش ايستادند كه آن حجت تامي است براي همه انسانها وقتي كه ايستادند خداي تبارك و تعالي هم راه كفر و مرض و ضلالت را براي اينها باز مي گذارد پس راه را باز گذاشتن يعني مانع نمي شود بين عدم توجه به فطرت اينها و مسيري كه دارند به سمتش مي روند مانع نمي شود خد ا والا خدا منشأ ضلالت نيست منشأ كفر نيست بلكه آن عدم توجه و تنبه اينها به هدايت فطريه را بينشان و بين اهدافشان رها مي كند رها كه كرد يعني اينها در ضلالت و كفر فزادهم الله مرضا مي شود نسبت داد اين را در روايات هم خيلي سريع به آن پرداخته اند اين هم باعث مي شود كه خيلي از مسائلي را كه در رابطه با شبهات مطرح مي شود را با اين نكته جواب داده شود اين بحثي بود كه گذشت اما راجع به بحثي كه امروز ايشان وارد مي شود ايشان مي فرمايد ايمان ذات مراتب است لذا مي فرمايد اينكه مي فرمايد كه يؤمنون بالغيب ايمان به غيب ايشان مي فرمايد ايمان از امن اخذ شده كأنه مؤمن وقتي كه ايمان مي آورد به او امنيت عطا ميشود سلامت عطا مي شود با ايمانش امنيت را براي خودش ايجاد مي كند و امنيت هم ايشان مي فرمايد دور بودن از ريب و شك و دو دلي و ترديد است يعني امنيت حقيقتش آن يقين است آن حالتي است كه شك و دو دلي از انسان برداشته مي شود اين نكته خيلي عالي است كه امنيت در مقابل امن بودن در مقابل شك و دودلي اگر در قيامت مي فرمايند كه كساني كه ايمان مي آ‌ورند آنجا در مقام امنند آنجا دودلي و شك و ترديد راه ندارد آن تمأنينه اي كه در اثر اعتقاد ايجاد مي شود امنيت حقيقي است كه براي مؤمنين دراينجا محقق ميشود و اين مقام امن را در قيامت هم اينها دارند و هم مقام الأمن كه يا آن امن از فزع يعني اگر در آنجايي كه مي فرمايد كه اينها از فزع در امانند يا از ؟؟؟؟؟؟؟؟؟‌در امانند معلوم مي شود كه امان از چيست منشأش آن امان از چيست فزع از چيست كه فزع از دودلي و ترديد و عدم تثبت است فزع از عدم تثبت است و امن از يقين است پس اين دو هم بحث خيلي جالبي است كه ايمان حقيقتش انسان را مهيا مي كند براي آن ظرف امنيت و يقين وقتي كه يقين ايجاد شد آن موقع اين بالاترين نعمتي است كه خداي تبارك و تعالي براي انسان در بهشت عطا مي كند كه اين نعمت بهشتي دنيا مظهرش مي شود يقين در اينجا كه دو دلي و ترديد نيست اين يك بحث جالبي است كه يؤمنون الايمان تكن الاعتقاد في القلب مأخوذ من الأمن كأن المؤمن يعطا لمن آمن منه داده مي شود مؤمن بخاطر ايماني كه آورده الامن من الريب والشك و هو آفت الاعتقاد واليقين كه آفت اعتقاد و يقين همين ريب و شك است والايمان كما مر معنا ذومراتب اين هم يك نكته بسيار عالي است كه ايشان همش كد است و قاعده است اينها همه اش كد و قاعده است اينجا دوباره مي فرمايد خود ايمان ذومراتب يعني انسان گاهي يتعلق بشيء نفس شيء به خود نفس شيء فقط يقين دارد مثل اينكه معاد را قبول دارد ايمان به معاد دارد فيترتب عليه اثر اين ايمان فقط اثر اين ايمان به خودش است و ربما يشتد بعض اشتداد و اين ايمانش يتعلق به بعض لوازم اين اصل اصل را و اجتدادش كه بعض لوازمش است كه اينجا اشتداد كه پيدا مي كند و به بعض لوازمش هم يقين پيدا مي كند اثر اين اثر خاص حالا مثال مي زند ايشان و ربما يتعلق بجميع لوازم نه به بعض لوازم اگر به جميع لوازم شد آن موقع يستنتج ان بالمؤمنين طبقات حسب طبقات ايمان نسبت به هر شيء حالا چه خداي باشد چه معاد باشد چه ما انزل باشد اين ايمان هر كدام از اينها كه در نظر بگيريم اين ايمان مراتبي دارد به خود شيء خدا را قبول دارد به بعض لوازم شيء وقتي كه خدا را قبول كرد لوازمش مي شود توحيد و بعد انزال كتاب و عمل دنبالش و بعض لوازم اما گاهي به جميع لوازمه آن محضريت تام مي شود پس آن كسي كه در مرتبه جميع لوازم باشد همه اسماء خدا و همه آنچه كه مربوط به توحيد است در وجودش تام مي شود كه اين جميع لوازم البته كار را خيلي سنگين مي كند.

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

هر رتبه بالاتري رتبه قبل را طي كرده اما نكته اين است كه گاهي رتبه قبل طي شده و توجه به آن هم هست و بوده اما گاهي طي شده و توجه به آن نبوده اين نكته د قيقي است گاهي مؤمن تفصيلا مراتب را طي مي كند گاهي اجمالا گاهي تفصيلا مرتبه به مرتبه طي مي كند تا مي رود بالا گاهي اجمالا طي مي كند يعني مراتب قبل را اجمالا طي كرده اما توجه تفصيلي به آن ندارد لذا او مراتب قبل را وقتي كه در رتبه بالا قرار مي گيرد نمي تواند معلم رتبه قبل باشد چرا؟ چون توجه تفصيلي خودش نداشته نمي تواند اين معلم رتبه قبل باشد چون توجه تفصيلي ندارد و تنبه به اين ندارد هرچند ممكن است در وجودش اين هست اما كسي كه تفصيلا مراتب را طي مي كند البته مي تواند اين علاوه بر اينكه در آن رتبه متمكن است نسبت به ديگران هم دست ديگران هم بگيرد چون راه را طي كرد و توجه به طي كردن هم دارد آنهايي كه اجمالا طي كردند رتبه شان از كساني كه تفصيلا طي كردند پايينتر است آنهايي كه تفصيلا طي كردند همه اينطور نيستند كه در ظرف زمان طي كرده باشند و يكي پس از ديگري طي كرده باشند لذا مي شود اين با جذبه الهيه هم تفصيلا مراتب را طي كند كه اينها هر يك سرجاي خودش حرف دارد.

سؤال؟؟؟؟؟؟

پايينترين مرتبه ايمان اثر هد ايت فطريه است هدايت فطريه پايينترين مرتبه ايمان است كه آن تقوا و يا ايماني است كه بعد ايمان به كتاب او را بارور مي كند مراتب بالاترش را ايجاد مي كند خود ايمان فطري هم مراتب دارد البته ولي اولين مرتبه هميشه ايمان فطري است كه احتجاج با او محقق مي شود

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

نه زمينه اش را دارند ندارند زمينه اش را دارند والا اگر داشتند اين فعليت بود و فعليت با اينكه اخرجكم من بطون امهاتكم لا تعلمون شيئا سازگار نبود اقتضاش را دارند

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

آن اقتضا است كه توجه را ايجاد مي كند و اقتضا خودش يك فعليت است اگر شما اين مرتبه اول را اقضا گرفتيد كه خود اقتضا غير از جايي است كه اين اقتضا نيست اين يك مرتبه تحقق است غير از آن ديواري است كه اين اقتضا در آن نيست لذا اين فطرت الله بالاترين تعريفي است كه از انسان كرده كه استعداد انسان را دارد مي گويد خدا انسان اين ا ستعداد در درونش است كه مي تواند به خداي تبارك و تعالي اين با فطرتش راه پيدا بكند علم به علم پيدا كند و بر اساس اين هدايتش را تنظيم كند لذا ايشان مي فرمايد كه پس اين هم مراتب اشتدادي ايمان است لذا بعد قوله سبحانه بالغيب الغيب خلاف شهادت است و ينطبق علي ما لا يقع عليه الحس دقت كنيد هر چيزي كه در مقابل حس است غيب است آيا يؤمنون بالغيب يا عالم الغيب والشهاده آيا غيب و شهادت به لحاظ خداست يا به لحاظ انسان اگر مي گوييم خدا عالم الغيب والشهادة ‌است يعني خدا غيب و شهادت دارد يا اينكه انساني كه غيب و شهادت دارد خدا عالم بر غيب و شهادت انسان است البته خدا عالم بر غيب و شهادت انسان است يا غيب و شهادت عالم است اما خداي تبارك و تعالي غيب و شهادت ندارد يعني از آن طرف غيب و شهادت نيست از آن طرف عالميت و محضر است همه عالم در محضر حق تعالي است و خدا عالم است به همه و براي او غيب و شهادت متفاوت نيست والا اگر غيب و شهادت متفاوت بود در اينجا اشعار به محدوديت داشت اشعار به عدم احاطه مطلقه بود اشعار به غيريت بود كه راه ندارد لذا مي فرمايد غيب در مقابل شهادت است و شهادت يعني آني كه با حس قابل اين تعريف دقيقي است آن كه با حس قابل رسيدن است و غيب آن چيزي است كه با غير حس قابل رسيدن است و حالا اينكه قابل با حس يا غير حس حالا بيشتر تفصيلتر مي خواهد كه آيا ادراكات فكريه ادراكات عقليه كه عقل به عنوان همان ذهن آيا ادراكات ذهنيه داخل در ادراكات حسيه هستند يا داخل در ادراكات غيبيه هستند انشاءالله اين را در فصول بعدي انشاءالله ايشان مي پردازد.

سؤال؟

عرض كردم بر اين اساس مترتب مي شود كه آيا حواس را همين پنج حس ظاهر بگيريم يا اينكه پنج حس باطن را هم آيا حواس بگيريم كه بر شهادت است در فصل بعدي كه ايشان مترتب مي كند اين را بيشتر بيان مي كند حالا اينجا به همين مقدار بيان كردند الغيب خلاف الشهاده و ينطبق علي ما لا عليه الحس ما هو الله سبحانه تعريف مي كند آن كه لا يقع عليه الحس چيست حس بر او واقع نمي شود هو الله سبحانه و آياته الكبري الغايبة الحواسنا و منها الوحي اينجا همه را بيان نكرده بعضي را بيان مي كند و منها الوحي و هو الذي اشير اليه بقوله والذين يؤمنون بما انزل اليك كه همان وحي است و دارد وحي را بيان مي كند يؤمنون بما انزل اليه و بما انزل من قبل كه وحي را آن هم يك وحي مي بيند در سرتاسر عالم كه انبيا عليه السلام هستند فالمراد بالايمان بالغيب في مقابل الايمان بالوحي والايقان بالآخره اينجا غير از اينكه ايمان به غيب را آورد در مقابل ايمان به شهادت و نگاه شهادي يك تقابل ديگر هم ايجاد كرده آن تقابل ايمان به غيب را مقابل ايمان به وحي و ايقان به آخرت آورده هر كدام يك جهتي دارد غيب را در مقابل شهادت آورده ايمان به غيب را در مقابل شهادت تلقي كرد اينجا مي فرمايد ايمان به غيب در مقابل ايمان به وحي اين خاص مي شود ايمان به غيب آنجا عام بود اينجا خاص مي شود ايمان به غيب در مقابل ايمان به وحي و ايقان به آخرت هم آمده يؤمنون بالغيب بعد و يؤمنون سوره مي فرمايد الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون والذين يؤمنون بما انزل اليك دوباره ايمان بما انزل و همچنين و بالآخره هم يوقنون يعني يوقنون بالاخره پس يومنون بما انزل يوقنون بالآخره در مقابل يؤمنون بالغيب اينها تقسيم كرده اين هم مي فرمايد يك فراز ديگري است كه اين سه تا را كه سه اصل دين مي شود در اينجا بيان كرده يؤمنون بالغيب مي شود توحيد ميشود ايمان به خدا يؤمنون بما انزل مي شود ايمان به وحي و پيامبران و همچنين يوقنون بالاخره مي شود معاد كه تمام اصول در اينجا بيان شده و طليعه بحث الهي قرآني در همه اصولش در اينجا آمده لذا مي فرمايد فالمرداد بالايمان بالغيب في مقابل ايمان بالوحي والايقان بالآخره در اين مقابل مي شود هو الايمان بالله تعالي ليتم بذلك الايمان بالاصول ثلاثة‌ بالدين والقرآن يؤكد القول علي عدم القصد علي الحس و يحرص علي الاتباع سليم العقل و خالص اللب قرآن بر اين تأكيد دارد اينجا قوله سبحانه و بالاخره هم يوقنون ايشان اينجا يك بيان عالي دارند مي فرمايند كه چرا براي معاد از يؤمنون به يوقنون تعبير كرد چرا؟ آنها را گفت به وحي و به خدا را گفت يؤمنون اما براي معاد را گفت آخرت را گفت يوقنون العدول في خصوص الاذعان بالآخره علي الايمان به الايمان كأنه بالاشارة الي ان التقوي كه هدي للمتقين و هدايت فطري بود متقين هدايت فطريه داشتند اين تقوي لا تتم الا مع اليقين بالآخرة الذي لا يجامع نسيانها دون الايمان المجرد خيلي حرف سنگين و راهگشاست يك بحثي را اگر دوستان يادشان باشد دوستاني كه در جلسه معاد شركت مي كنند كه شايد اكثر دوستان آنجا شركت مي كنند يك بحثي را آنجا خدمت دوستان عرض كرديم كه بحثي كه آنجا عرض كرديم اين بود كه خداي تبارك و تعالي در آيات مختلفي مي فرمايد كه آن كسي كه يرجوا لقاء آخرت را درست يادتان هست يا خير آيه مي فرمايد كه من كان يرجوا لقاء رب فاليعمل عمل صالح مقابل اين را مي فرمايد ان الذين لا يرجون لقاء نا و رضوا بالحيات الدنيا واتمعنوا؟؟؟ بها اينها اولئك ان آياتنا غافلون كسي كه لقاء‌ما را اميد ندارد لقاء‌در كجا محقق مي شود در قيامت آن كه مي فرمايد ان الذين من كان يرجوا لقاءنا آنجا كه مي فرمايد ان الذين لا يرجوا لقائنا هر يك از اين دو دو طرفش لقاء‌ كجا محقق مي شود لقاء در آخرت غير از ايمان به مبدأيت است غيريت از جهت اعتبار و توجه آنجايي كه كسي در مقابل لقاء آخرت معاد را قبول ندارد يقين به لقاء ندارد يقين به اين ارتباط ندارد اين آنجا مي فرمايد كه رضوا بالحيات الدنيا والتمع ال؟؟‌يك بحثي را آنجا بيان كرديم اگر يادتان باشد عرض كرديم تصحيح نسبتها يادتان است، كه انسان مثال هم برايتان زديم اين را ديگر تكرار مي شود دوستان مخل مي شود و ممل براي دوستان كه اگر يك كودكي در يك فضاي رشد كرده باشد همه اشياء را بيش از اين هم نديده باشد همه اشيا را نسبتشان را از جهت كمي با اين فضا مي سنجد مي گويد يك دهم اين است سنجش بدون تفصيل توجهش ارزشگذاري يعني همه اينها را اگر اين كودك يك دفعه بيايد يك فضاي بازتري راببيند كه اين فضا ده برابر فضاي قبلي باشد ارزشهاي قبلي چقدر مي شود ارزشهاي قبلي اگر اين ده برابر شده مقياس معيار اگر ده برابر بشود يك دفعه ارزشگذاري ها به همين نسبت يك دهم نسبت به قبل مي شود اگر قبلا يك دهم بود الان مي شود يك صدم اگر اين سمت ارزش معيارها و ارزشها به سمت نامتناهي برود يعني كودك را بياوريد در شهر يكدفعه معيار و مقياسي كه اين ياد مي گيرد يك دفعه بشود صد هزار برابر آن پشتي را كه قبلا در اتاقش يك دهم مي ديد در خانه اش يك صدم مي ديد الان در شهر نسبت كمي اين پشتي را چقدر مي بيند شما آن صد را ضربدر صد هزار كنيد چون صد هزار برابر آن اتاق خانه اش شده يكدفعه مي شود يك ملياردم مثلا يك ده ملياردم حالا يك صد مليونيوم هر چه ضرب كنيد به دست بيايد اين يكدفعه نسبتها ارزش هر قدر معيار بالاتر رود عظيمتر شود ارزشها به سمت كوچكتر شدن مي رود ارزشهايي كه ما برايش اعتبار قائليم به نسبت او منتها اين را اگر يادتان باشد گفتم دو نسبت پيدا مي كند يك زماني ما اشيا را در مقابل او مي بينيم در مقابل آن مقياس مي بينيم مثل اينكه پشتي را در مقابل اتاق ببنيم در اينجا دائم رو به كوچك شدن مي رود اما اگر ارزشها را كه اين نسبت خيلي عالي است اگر ارزشها را مبتني و صادر شده از آن نسبت عظيمي كه داريم مي بينيم ببنيم هر قدر آن نسبت عظيمي كه عظيمتر مي شود اين شيء كه قبلا در نظر من صادر بود از اتاق و بعد صادر شده از خانه ديده مي شد بعد صادر شده از آن شي كه به سمت نامتناهي مي رود ارزش اين بيشتر مي شود يا كوچكتر مي شود اينجا ارزش بيشتر مي شود چرا صادر شدنش يك زماني در مقابل مي بينيم وقتي در مقابل مي بيني او هر چه عظيم مي شود اين كوچك مي شود تناسب معكوس است يعني او هر چه به سمت نامتناهي مي رود او به سمت حقارت مي رود عظم الخالق في انفسهم و صغر ما دون ذلك في اعينهم اما هر قدر به نحوه صدور اين شيء نگاه شود كه اگر يك زماني ما خدا را در حد يك شيء مادي كه مثلا او اينقدر ارزش دارد اشياء‌از او صادر شد ه عظمت اين شيء كه صادر است از خدايي كه به اندازه يك اتاق متصور بود براي ما يك حدي است يك اندازه اي است اگر اين خدا به سمت نامتناهي برود فاعليتش و صدورش نسبت به اين شيء آيا اين از آن خداي عظيم نازل شده است يا خير؟ عظمت اين شيء در نحوه صدورش و ارتباط بيشتر مي شود يا خير چقدر رابطه عظيم است لذا امام حسين عليه السلام در دعاي عرفه مي فرمايد الهي كيف استعز و في الذلت اركستني؟؟ خدايا من چگونه احساس عزت كنم در حاليكه تو من را در في الذلت اركستني در ذلت يعني آنجايي كه داريم مي بينيم عظمت الهي و ذلت مادون را اينجا يك احساس عظمت نيست اما و كيف لا استعز چگونه احساس عزت نكنم و اليك نصبتني به تو منتصبم در اينجا چه احساس عزتي انسان مي تواند بكند احساس عزتي به عظمت الهي لذا اين احساس عزت چقدر عظيم مي شود كه به عظمت الهي كه آن عظمت نامتناهي است احساس عزت در درون انسان دست بدهد چرا؟ چون از او صادر شده چون مرتبط با او است چون رابطه با او دارد اگر در شيء مادي اگر بخواهيم مثال بزنيم يك زماني است اين مدرسه هاي پولدارها انشاءالله قسمت انسان نشود برود مي روي يك زماني مي بيني يكي پدرش صد مليون سرمايه اش است اين يك طور احساس عزت مي كند اين وقتي كه ديگري مي آيد يك وقت پدرش يك مليارد سرمايه اش باشد اين احساس ذلت مي كند اما با اينكه اين پيش ديگران احساس عزت مي كرد اين بچه هاي نخبه را كه مي برند در يك جا پيش هم قرار مي دهند اين ها قبلا در مدرسه هاي خودشان سرفراز مدرسه بودند و آن نخبه و عنوان مدرسه بودند مدرسه به اينها مي باليد اما اينها را مي برند پيش هم يك دفعه انگيزه هاي اينها بخاطر اينكه اين موطن را حفظ كنند هميشه كوشا بودند ولي وقتي اينها را مي آورند پيش هم اين محسوس است رجوع كنيد در مدارس وقتي مي آورند پيش همديگر اينها قطعا بين نخبگان اشد و نخبتا موجود است وقتي كه مي آيد يك هو سه چهار تا گل مي كنند بقيه يك دفعه احساس مي كنند به آن موطن راه ندارند لذا يك دفعه حالت رخوت پيدا مي كنند و ديگر آن سعي و تلاشي را كه قبلا در مدرسه هاي خاص خودشان داشتند ديگر نيست چند نفرشان در اين موطن رقابت باقي مي مانند بقيه از دور رقابت خارج مي شوند اگر ما رابطه مان را ارتباطمان را همه ببينيم با آن خدايي كه نامتناهي است آيا اينجا كسي احساس مي كند كه سرافكنده است در اين رابطه نه چنان لطف او شامل هر تن است كه هر بنده گويد خداي من است

آنجا ديگر آن سرمايه عظيم نامتناهي به همه منتصب است چقدر عظيم است كه خدا قريب به همه است قريب علي الاطلاق با اين نگاه اگر كسي معاد را لقاء خودش ببيند اعتقاد به مراتب معاد يقين به معاد لوازم معاد را دنبال د ارد تصحيح نسبت مي شود اگر كسي بداند شصت سال عمرش است براي شصت سال تمام زندگي اش را طوري شكل مي دهد كه اگر من درآمدم نسبت به شصت سال زندگي ام اينقدر ارزشمند است مثلا من درس مي خوانم ليسانس فوق ليسانس دكترا مي گيرم يا حوزه مي روم تحصيل مي كنم بعد مي شوم امام جماعت بعد مي شوم مجتهد بعد مثلا اگر ارزش دنيا را فقط بگيرد همه اينها خب مي گويد من با اين كاري كه كردم بيست سال زحمت كشيدم سي سال از قبلش حقوق مي گيرم سي سال هم بازنشستگي ام است مثلا حقوق مي گيرم يك بنده خدايي دو سه روز پيش به من مي گفت كه من دارم سي سال است حقوق بازنشستگي مي گيرم گفت كار نكردم اما سي سال است حقوق بازنشستگي مي گيرم بيچاره دولت چه كند الان به من سي سال است مي دهد از كجا بياورد حالا اگر كه سي سال هم حقوق بازنشستگي مي گيرد با اين بيست سال كه تحصيل كرده مي شود شصت سال بهره مندي از زحمت بيست سال خب زحمت بيست سال مي ارزد شصت سال خب قطعا مي ارزد اما اگر كسي احساس كرد كه عمرش ابدي است اگر ابديت را باور كرد يقين به آن پيدا كرد باور كرد معاد هست حالا اينجا چند سال زحمت مي ارزد براي بهره مندي ابديت چند سال؟ قابل قياس نيست چون اگر بخواهيم ابديت را بگيريم نامتناهي اگر بگوييم من هشتاد سال در عمرم زحمت مي كشم براي بهره مندي ابديت چه نسبتي آنجا بيست به شصت سال يك به سه بود اينجا بگو هشتاد سال به نامتناهي يك به چند است يك به صفر مي شود بي نهايت يعني يك روي بي نهايت كه مي شود صفر يعني هيچ لحظه اش اما به ما اين وعده را خداي تبارك و تعالي داده اين تصحيح نسبت ايجاد مي كند كه بداند كه عمر انسان نامتناهي است اگر فهميد عمر انسان نامتناهي است لحظه اش را هم از دست نمي دهد مراقبه ايجاد مي كند براي انسان كه هيچ چيزي را ازدست ندهد لذا اين بحث جالبي دارد در آن بحث معاد هم اين را مفصل در جلسات متعددي عرض كرديم ايشان مي فرمايد كه چرا در اينجا اذعان به آخرت را از ايمان به يقين كرد كأنه لاشاره الي ان التقوي اين كدام تقوي است هدايت فطريه است كأن التقوي يعني آن هدايت فطريه لا تتم الي مع اليقين بالآخره الذي لا يجامع نسيانها كه با نسيان سازگار نيست اين يقين چون ايمان سازگار هست با نسيان اما يقين با نسيان سازگار نيست لذا مي فرمايد اين حركت اگر مي خواهد اين حركت محقق بشود در رابطه با اين عناصري كه ذكر كردند بالاترين جهت ذكر و ياد بايد به كجا متوجه شود براي انسان به بحث معاد اين مي دانيد براي خود انسان حركتش چقدر عظيم است و

سؤال؟؟؟؟؟

يقين اخص از ايمان است يقين توجه به لوازم هم هست حالا مي فرمايد كه دون الايمان المجرد فان الانسان ربما يؤمن بشيء ايمان دارد اما بيظهر ان بعض لوازمه و يعطي بما ينافي امكان دارد از لوازمش غافل شود و منافي او را انجام بدهد در آن لحظه غفلت لكنه اذا كان الي علم و ذكر من يؤمن يحاسب فيه علي الخطير واليسير من اعمال لا يقطهم معهم موبقات ؟؟‌اصلا با او اگر خطايي صورت بگيرد بلافاصله لا بر اين لا يبقي بر آن لذا توبه مي كند بلافاصله چون توجه دارد كه آنجا در يقين دارد به او اولا اين يقين مانع عمل خطا مي شود ثانيا اگر خطايي صورت گرفت بلافاصله به توبه ملحق مي شود لكنه اذا كان الي علم و ذكر من يؤمن يحاسب فيه علي الخطير واليسير من اعمال اگر باور و يقين داشته به اين لا يقطهم معهم موبقات ولا ؟/ حول محارم الله سبحانه الب؟/ قال تعالي ولا تتبع الهوا فيضلك ان سبيل الله ان الذين يضلون ان سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب چرا اين را مرتكب شد چون نسيان كرد يوم حساب را پس اگر ما مي خواهيم آن آمپر ي را كه بتواند دائما ما را حفظ كند در بين اين آمپر هاي مختلفي كه خداي تبارك و تعالي قرار داده براي حفظ كدام آمپر از همه اينها اهميتش بيشتر است براي حفظ خدا خودش مي فرمايد عدم نسيان يوم حساب يقين به آخرت اين يقين به آخرت در بين همه اينها اشد تأثيرا است اگر كسي اين نگاه را داشته باشد آن موقع مي فهمد كه ياد مرگ آماده بودن براي مرگ توجه به اين مسئله ياد مرگ و آماده بودن غير تقاضاي مرگ است تقاضاي مرگ غلط است اما استعداد موت ممدوح است حسن است آماده بودن يعني هر لحظه شده براي خودمان تصور كنيم اگر به ما الان بگويند ملك الموت به ما بگويد كه مي خواهم ببرمت مي آيي اينطوري هم بگويد با تعارفات مي آيي مي خواهم ببرمت چه مي گويم مي گويم صبر كن اين چند كارم را انجام دهم يا تصويه كنم بعد يا اينكه آماده ام بفرماييد در خدمتم كجا بيايم ادعوها و تجيبيني مي خواند اجابت اين تكويني است ادعوها و تجيبيني اما آيا مي شوئد اين تكوين كه ادعوها ملك الموت مي خواند و اجابت ما آيا در تشريح هم انسان به اينجا برسد كه آماده باشد و دائم منتظر اين ندا باشد وقتي مي خوابد بيدار مي شود منتظر اين ندا باشد در زندگي منتظر اين باشد نه كه دست بگذارد روي دست يعني منتظر است كه چرا نمي آيي دير شد نه اينكه انسان زندگي طوري باشد كه هيچ گره اي در كار نباشد براي رفتن اين خيلي البته آماده بودن براي مرگ باعث مي شود همه كار انسان تصحيح مي شود نسبتهايش يعني اين حرص زدن وام گرفتن قرض داشتن خانه ساختن فوق آن طاقتي كه تقاضايي كه براي انسان هست دائما حرص بعدي ها را داشتن همه اينها تعديل مي شود همه اينها نشان دهنده نسيان است نه خانه ساختن نشان دهنده نسيان است خانه سا ختن كه فوق ضرورت است كار كردني كه فوق ضرورت است كارهايي كه فوق ضرورت است همه به همين مقدار نشان دهنده نسيان است لذا آن تنظيم كننده و تصحيح كننده نسبت ها است اين يصحح نسبت را در روايات آمده كلمه روايي اخذ كرده ايم براي اين عنوان كه بعدها انشاءالله اين اگر باز شود خيلي كار از آن مي آيد اگر در روايات بگرديم اين عنوان را بخصوص از امام صادق عليه السلام چند مورد وارد شده لذا مي فرمايد كه فبين تعالي ان الضلال ان سبيل الله انما هو بنسيان يوم الحساب كه در غايت كه لقاء‌است هر كسي به هر مقداري يوم حساب را نگاهش از او برداشته شد و توجهش كم شد از اين سبيل و صراط ضلالت پيدا مي كند يضلون ان سبيل الله بما نسوا يوم الحساب خيلي جالب است اگر خدا اين كد را به ما داده چقدر در زندگي مان به اين مسئله برنامه ريزي برايش كرديم كه توجه و حضورمان شديد شود برنامه ريزي مي خواهد اگر انسان بداند كه اين سبب بقاء بر صراط است اين سبب بقاء بر صراط است در بين اسباب جزو قويترين اسباب بقاء بر صراط است اگر اين را بدانيم آيا برايش برنامه ريزي نمي كنيم اگر ما بدانيم كه پول بگذاريم در حسابي بعد به ما دو برابر وام مي دهند و بدانيم كه اين وام را لازم داريم چقدر برنامه ريزي مي كنيم براي اين كار اينجا مي گويد بقاء بر صراط با ياد و توجه به مرگ است با ياد و توجه معاد است قطعا انسان برنامه ريزي مي كند بعد مي فرمايد كه فذكر واليقين به ينتج التقوي سبب تقوي مي شود و قوله تعالي اولئك علي هدي من ربهم الهدايه كلها من الله سبحانه كلها من الله سبحانه يعني چه يعني هدايت فطري و هدايت بعد الفطره كتاب هدايت كتاب همه اينها من الله است اولئك علي هدي من ربهم اين علي هدي من ربهم هم هدايت فطريه را شامل مي شود هم هدايت با كتاب را كلها من الله سبحانه لا ينصب الي غيري البته الا علي نحو من المجاز كه اگر كسي ديگر اصطلاح داشته باشد قائل به مجاز هم نمي شود كما سيعطي انشاءالله اين كه مي گويد مجاز يعني اينكه به غير منتصب هست اختيار سر جايش هست اما او به نحو انتصاب مجازي است حتي اگر به انبياء‌نسبت داده مي شود اين كسي انبياء‌را غيريت ببيند مجازي است به خودش يا به نبي يا به هر كسي ديگر يا به كتاب و لما وصفهم الله سبحانه ببنيد سرتاسر قرآن توحيد است با اين نگاه كتاب هدايت مي كند بله انبياء هدايت ميكنند بله فطرت هدايت مي كند بله همه اينها را قبول دارد اما يك كد مي گذارد كه همه اينها اولئك علي هدي من ربهم اينها هدايتشان من ربهم است نه غير با اين كه همه اين كدها محفوظ است و لما وصف الله سبحانه بالهدايه و قد قال في نعط هدايه و من يرد الله ان يهدي الله يشرح صدره للاسلام و شرح الصدر سعه صدر است و هذا الشرح كه شرح صدر است از او دفع مي كند كل ذيق و شح؟؟ هر ذيق و شح و تنگي را شرح صدر دور مي كند هدايت ملازم با شرح صدر است نه اينكه هدايت بعد از اينكه شرح صدر آمد مي آيد اينطوري نيست هدايت و شرح صدر اينها تفكيكش در بيان است و الا در تحقق اينها هدايت ظرف شرح صدر را بوده تا آمده رتبتا يعني اينها تقدم و تأخرشان رتبيه هستند هر شرح صدري تقاضاي هدايت بعد را مي كند و هر هدايتي شرح صدر بعد را ايجاد مي كند منتها نه به نحو قبليت و بعديت زمانيه لذا و من يرد الله ان يهديه يشرح صدره قبلش منتها رتبتا به نحو قابلي كه ايمان مي شود اجابت آن قابليت پس انسان بايد دنبال شرح صدر باشد دنبال دوري از شح؟؟ نفس باشد ذيق صدر باشد البته اين بعضي اش تمريني است بعضي هم عمل است با تمرين هم انسان در جاهايي كه پيش مي آيد شرح صدر البته علائم و راههايي براي خود دارد و قد قال تعالي و من يوق شح نفسه كسي كه آن شح نفس خودش را نگه دارد اولئك هم المفلحون در غايطش به فلاح مي رسد حالا فلاح را اگر دوستان به لغت نگاه كنند يك معنايش بر شق و باز شدن دلالت مي كند فلاح يك معناي فلاح بر فوز و بقاء يعني بقاء يكي از معاني فلاح است كه البته فوز در لغت معنا مي كنند كه مرتبه بعد فلاح است رسيدن وصول است اما فلاح مرتبه قبل از فوز است اما يكي از معاني فلاح بقاء است بقاء لذا مي فرمايد اولئك هم المفلحون اين كساني كه شح نفسه و اولئك هم المفلوح يعني در اين شرح صدرشان در آن كمالشان بقا پيدا مي كنند در آن ايمانشان بقا پيدا مي كند اولئك علي هدي من ربهم و اولئك هم المفلحون يعني اينها در ايمانشان بقا پيدا كردند ايمانشان ايمان مستودع نيست ايمان مستقر شده ايمان مستقر مي شود فلاح پس اگر فلاح را خواستيم معنا كنيم مي شود ايمان مستقر ايماني كه رفتني نيست خيلي عالي مي شود ايشان مي فرمايد كه اولئك علي هدي من ربهم و اولئك هم المفلحون يعني كساني كه بر هدايت فطريه به يقين به معاد مي رسند اينها ايمانشان مستقر مي شود او ديگر نمي گذارد اين تخطي كند و بالا و پايين شود خيلي حرف نمي دانم خلاصه اگر باورمان شود كه با آن تصحيح نسبتها اين را خدا فرموده خدايي كه انسان را خلق كرده و آ‌ن عظمت نامتناهي كه انسان را مي شناسد و خالقش است اگر او فرموده باشد اگر دستورالعمل كاري به ما مي دهد باورمان شود كه از آ‌نجا آمده آنوقت اعتناي به آن خيلي عظيم مي شود غير از آن وقتي است كه مفهومي نگاه كنيم و ؟؟ سبحانه هاهنا هم قوله اولئك علي هدي من ربهم بقوله و اولئك هم المفلحون كه انشاءالله كه خداي تبارك و تعالي هم مقام ايمان فطري را و ايمان كتاب و هم فلاح را روزي همه ما بكند اين بحث روايي هم ديگر نكته خاصي از جهت بياني كه قبلا نشده باشد ندارد تفسير يؤمنون بغيب را بظهور حضرت ايشان مي فرمايد اين درست است و از باب جري است يعني تطبيق جري كه اول بيان كردند بعد يك نكته ديگري را هم بيان مي كند كه اين بحث روايي هم تمام شود و مما رزقناهم ينفقون مما علمناهم يقصون از آن كه تعليمشان كرديم اينها پخش مي كنند لذا اينها مي فرمايند كه از مواردي است كه اين كد است از مواردي است كه تعبير شده رزق بر علم دو تا روايت هم ذيلش آمده كه از مواردي است كه تطبيق شده رزق بر علم لذا انفاق رزق هم تعبير مي شود بر انفاق علمي اگر كسي ياد بگيرد ملاك پيدا كند براي اين كار توسعه مي تواند بدهد بعدا با اين ملاكي كه حضرات ايجاد كردند با اين ملاك كه رزق را علم گرفته آنجا هم كه مي فرمايد كه آنها نگاه مي كنند به طعامشان مي فرمايد كه نگاه مي كنند به علمشان كه از كجا اخذ كردند تعبيراتي كه رزق را طعام را رزق را بر علم تعبير كردند لذا اين مي شود همان باب وضع الفاظ براي ارواح معاني از آن دليلهايش مي تواند خود اين روايات مسائل اين باشد كه الفاظ وضع شدند براي ارواح معاني و خدا در اينجاها به كار برده و حضرات تطبيق كردند.

والسلام عليكم و رحمة‌الله و بركاته